

تطور تاریخی الگوهای امنیت پژوهی؛ از گفتمان سنتی تا فرامدرن

محمد مهدی مظاهری^۱ - محمدرضا اقارب‌پرست^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۱۵

تاریخ تصویب: ۸۹/۱۲/۸

چکیده

با بررسی مطالعات امنیتی درمی‌یابیم که رویکردهایی که در امنیت پژوهی وجود داشته با تحولات تاریخی هماهنگ بوده است. بدین معنی که در هر دوره‌ی تاریخی، امنیت و امنیت پژوهی با دیگر دوره‌ها متفاوت بوده است. اما سؤالی که در این بین مطرح می‌شود این است که آیا تغییراتی که در امنیت پژوهی در دوره‌های مختلف اتفاق می‌افتاده، صرفاً تغییراتی سطحی و معلول تغییر سلايق پژوهشگران بوده یا تغییر فضای فکری حاصل از تغییر گفتمان‌ها عامل این تغییرات بوده است؟ به نظر می‌رسد گفتمان‌ها در هر دوره درونمایه‌ای خاص را در خود جای می‌دادند که این درونمایه بر امنیت پژوهی در آن مقاطع

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه (mmmazaheri@cul.iau.ir)

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا (agareb@iaush.ac.ir)

تأثیرگذار بوده است. به عبارت دیگر فضای فکری در هر دوره دچار تغییر می‌شده است. در گفتمان سنتی به تبع درونمایه‌ی خاص آن گفتمان توجه به اصل بقا و موجودیت مورد توجه قرار گرفت. در گفتمان فراستنی که با رشد ابزارهای نبرد همراه بود، توانایی‌های نظامی امنیت پژوهی را مورد تأثیر قرار داد. در گفتمان مدرن به تبع رشد اقتصادی و فناوری توانمندی‌های اقتصادی و فنی، مطالعات امنیتی را تحت‌الشعاع قرار داد و در نهایت در گفتمان فرامدرن با شدت گرفتن جهانی شدن و تبلور نظریات نهادگرایانه، ایفای نقش در نظم جهانی سرلوحه‌ی مطالعات امنیتی قرار گرفت.

واژه‌های کلیدی: امنیت، گفتمان، تحولات تاریخی، تکامل جوامع، مطالعات امنیتی

مقدمه

امنیت به عنوان یکی از مهمترین نیازهای بشر، همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است. بسیاری از متفکران امنیت را به فقدان تهدید، تعریف کرده‌اند. اما باید در نظر داشت که این ابتدایی‌ترین تعریف از امنیت است و به مانند تعریف امنیت که به تحولات و تکامل روبه‌رو بوده، مطالعات امنیتی نیز چنین تحولات و روند تکاملی را تجربه کرده‌اند. پرواضح است که سیر تحول مفهوم امنیت از سیر تحول تاریخی مطالعات امنیتی متفاوت است اما تفاوت این دو صرفاً محدود به قدمت و دیرینگی یا جدید و نوپدید بودن آنها نیست؛ بلکه آنچه اهمیت بیشتری دارد این است که در سیر تحول تاریخی مفهوم امنیت، تقدم آن بر مفاهیم دیگر را شاهدیم، در حالی که در سیر تحول تاریخی مطالعات امنیتی شاهد تأخیر شکل‌گیری مطالعات امنیتی نسبت به حوزه‌های مطالعاتی دیگر هستیم.

در این بین سؤالی که ذهن امنیت‌پژوهان را به خود مشغول می‌دارد این است که، آیا ماهیتاً امنیت پژوهی در دوره‌های مختلف با تحول جدی مواجه شده است؟ یا اساس امنیت پژوهی ثابت بوده و صرفاً سلیقه‌ی پژوهشگران موضوعات خاصی را در دوره‌های مختلف

پررنگ‌تر می‌ساخته است. به عبارت دیگر تغییر اهمیت سطوح تحلیل در امنیت پژوهی در دوره‌های مختلف را می‌توان نشان از تغییری اساسی در امنیت پژوهی برشمرد؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود این است که تغییر در امنیت پژوهی صرفاً تغییری سطحی و موضوعی نیست، بلکه در دوره‌های مختلف براساس تغییر گفتمان دیدگاه‌های حاکم بر مطالعات امنیتی نیز دستخوش تغییر می‌شده است. از این‌رو در این تحقیق با بهره‌گیری تلفیقی از دو روش تاریخی و گفتمانی و با فرض تحولی تکاملی، اما غیراستمراری تلاش می‌شود سیر تحول تاریخی مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

شیوه‌های متفاوت زندگی انسان در دوره‌های تاریخی

درباره‌ی انواع جوامع انسانی نظرات مختلفی از سوی تاریخ‌نگاران، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و غیر آن ارائه شده که همین امر دستیابی به تقسیم‌بندی مشخص و جامع در این زمینه را دشوار می‌سازد. ایشان هر یک از دیدگاهی خاص به تقسیم‌بندی جوامع انسانی پرداخته و تقسیمات ایشان آن‌قدر متنوع و متفاوت بوده که به سختی می‌توان نظرات یکسانی را حتی در میان دانشمندان یک رشته پیدا کرد. در یک تقسیم‌بندی جامع براساس شیوه‌ی معیشتی، جوامع انسانی در ده نوع اساسی «شکار و گردآوری خوراک، بوستان‌کاری ساده و پیشرفته، کشاورزی ساده و پیشرفته، ماهیگیری، تجارت دریایی، گله‌داری ساده و پیشرفته و جامعه‌ی صنعتی» طبقه‌بندی شده و سیر تحول جوامع بشری بر همین اساس مورد بررسی قرار گرفته است (لسنکی، ۱۳۷۴: ۱۲۶).

اما تفاوت در تقسیم‌بندی‌ها به حدی است که طبقه‌بندی نه‌گانه قبل از جامعه‌ی صنعتی در تقسیم‌بندی مذکور را برخی اندیشمندان به طبقه‌بندی سه‌گانه تقلیل داده و از سه شیوه‌ی زندگی اشکال و گردآوری خوراک، شبنانی و کشاورزی و شهرنشینی به عنوان انواع جوامع ماقبل صنعتی یاد کرده‌اند (گیدنز، ۱۳۸۱: ۶۸).

با نگاهی انتقادی به این تقسیم‌بندی‌ها باید گفت در حالی که طبقه‌بندی ده‌گانه بیش از حد گسترده است، طبقه‌بندی سه‌گانه‌ی مذکور نیز کاملاً دقیق به نظر نمی‌رسد؛ زیرا برخی از ویژگی‌های جوامع شکار را در جوامع شبانی و کشاورزی و برخی ویژگی‌های شهرنشینی را نیز در این‌گونه جوامع می‌توان یافت.

البته درک و شناخت مفهوم امنیت در تاریخ‌ها و گفتمان‌های مختلف کاری بسیار دشوار است. زیرا مفهوم امنیت عمدتاً در گفتمان مدرن مورد تعریف و باز تعریف قرار گرفته است. بنابراین اگر از گفتمان‌های سنتی و کلاسیک سخن به میان می‌آید به این معنی نیست که در آن دوره‌ی تاریخی، تعریف و ویژگی‌های مشخصی از امنیت وجود داشته یا نگرش خاصی در این باره به صورت مدرن وجود داشته است؛ بلکه منظور از گفتمان، درک هر دوره‌ی تاریخی با توجه به ویژگی‌های همان دوره، اما براساس نگاه امروزی است.

جامعه بدوی - گفتمان سنتی

شکار و گردآوری خوراک نخستین سبک زندگی انسانی بود که در نتیجه‌ی تکامل زیستی نسل اولیه‌ی انسان شکل گرفت. این نوع جوامع به خاطر اجبار در استفاده از ذخیره‌ی طبیعی خودرویی که در دسترس‌شان قرار داشت، عده‌ی افرادشان را تقریباً ثابت نگه می‌داشتند و اغلب در گروه‌های کوچک یا قبیله‌ای زندگی می‌کردند که جمعیت کمی داشتند (لیتون، ۱۳۷۸:۳۲۶)؛ در میان این‌گونه جوامع، استفاده از وسایل مکانیکی و کالاهای مادی بسیار کم، نابرابری اقتصادی اندک، تفاوت در مقام و مرتبه ناچیز و معمولاً محدود به سن و جنس بوده است (گیدنز، ۱۳۸۱:۶۸).

در این نوع جوامع انسان‌ها در هماهنگی کامل با طبیعت زندگی کرده و به دلیل هماهنگی با محیطی که در آن زندگی می‌کردند، کاملاً دارای ثبات بودند. این‌گونه اجتماعات معمولاً مشارکتی بوده و همه‌ی افراد اعم از مرد و زن در آن براساس نوع تقسیم کار (زنان در گردآوری خوراک و مردان در شکار) ایفای نقش می‌کردند. زنان در این دوره

از پایگاه و قدرت ویژه‌ای برخوردار بودند و حتی در اغلب موارد، جامعه دارای نظامی مدارسالار بود که در آن اغلب از جنگ و خشونت خبری نبوده است.

تقدم امنیت ذهنی: شکارگران و گردآورندگان خوراک علاقه‌ی چندانی به جمع‌آوری و توسعه‌ی ثروت مادی فراتر از نیازهای ضروری خود نداشتند، ولی برای ارزش‌های مذهبی و انجام مراسم و شعایر خود، اهمیت ویژه‌ای قائل بودند (همان: ۶۸).

جوامع شبانی نیز علی‌رغم مالکیت حیوانات اهلی و تقسیم کار و تفاوت‌گذاری طبقات اجتماعی مبتنی بر ثروت مادی، اهمیت بسیاری برای ارزش‌ها، شعایر و مناسک قبیله‌ای خود قائل بودند. به حدی که به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، فرهنگ حاکم بر قبیله، محور اصلی هویت و وجه‌متمیزه‌ی آن از دیگر اجتماعات بوده است (Simson, 2009:45)؛ همچنین در نظام قبیله‌ای مبتنی بر شکار و گله‌داری، علی‌رغم شکل‌گیری سه عنصر اولیه‌ی تکوین دولت (جمعیت، حکومت و حاکمیت) در حد محدود، به دلیل کوچ‌نشینی و حرکت دائمی گروه‌های شکار و گله‌دار هنوز یک دولت سرزمینی شکل نگرفته بود و بنابراین به جای اهمیت داشتن حفظ سرزمین یا دیگر ابعاد عینی عناصر دولت، حفظ بقا و موجودیت اهداف، ارزش‌ها و منافع قبیله‌ای و ترس از در معرض مخاطره قرار گرفتن هویت فرهنگی آن از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار بود. به عبارت دیگر در دوران سنتی مبتنی بر زندگی گروهی و حتی قبیله‌ای و عشیره‌ای، حفظ فرهنگ، زبان، آداب و رسوم و ارزش‌ها که عامل ایجاد همبستگی و انسجام گروهی تلقی می‌شد از اهمیت حیاتی برخوردار بود، شواهد تاریخی برخی را بر آن داشته تا از نظریه‌ی مدارسالاری در مقابل نظریه پدرسالاری دولت، حمایت کرده و خانواده‌ی مدارسالار را که در آن پیوندهای خانوادگی از طریق مادر ادامه می‌یافته، به عنوان سازمان اجتماعی اصلی و اولیه و مبنای تشکیل دولت مطرح سازند. با پذیرش چنین نقشی برای زنان در جوامع اولیه، گفتمان سنتی امنیت را نیز باید گفتمانی زن‌سالار محسوب نمود. زیرا حفظ امنیت به معنی حفظ بقا

و موجودیت رابطه‌ی تنگاتنی با نقش و جایگاه زنان در چنین جوامعی داشته است (Thronton, 2008:78).

محیط امنیتی باثبات: جمعیت کم، فقدان مالکیت و عدم تقسیم کار و قدرت و به تبع آن نابرابری اندک در جوامع بدوی زمینه را برای همکاری فراهم ساخته بود. اصالت همکاری برای حفظ بقا و موجودیت در کنار حرکت بطنی و بسیار کند تحول در ابزارهای تولید و شیوه‌ی معیشتی، زمینه‌ساز ثباتی طولانی مدت شده بود. در این دوران انسان‌ها در هماهنگی کامل با طبیعت و در محیطی آرام، باثبات و بدون جنگ و خونریزی زندگی می‌کردند. بود جنگ مشخصه‌ی روابط انسانی در این دوره بود و نشانه‌ای حاکی از فعالیت خصمانه یا بروز جنگ در این گونه جوامع یافت نمی‌شود.

البته زندگی جوامع بدوی اعم از شکارگری، شبنی و کشاورزی به ندرت خصومت بین افراد و گروه‌های انسانی را نیز شاهد بود. شکارگران برای دستیابی به خوراک، شبنان جهت دستیابی به چراگاه و کشاورزان برای دستیابی به زمین گاه به جنگ مبادرت می‌ورزیده‌اند، اما در این جوامع به دلیل محوریت اصل همکاری گروهی و کار مشترک و به دلیل ضعف مالکیت خصوصی و عدم تبعیض و تقسیم کار گسترده، این نزاع‌ها محدود بوده و اغلب با وساطت سران گروه‌ها یا قبایل برطرف می‌شده است (گیدنز، ۱۳۸۱: ۷۳-۶۹).

در حالی که در جوامع کشاورزی این نزاع‌ها رو به گسترش نهاد و زمینه‌ی توسل به خشونت و جنگ را فراهم ساخت. علی‌رغم وجود نظامات و مقرراتی برای محدود کردن جنگ و خونریزی در میان جوامع اولیه که در ساعات، روزها، هفته‌ها و ماه‌های خاصی جنگ را ممنوع کرده یا برای صاحبان بعضی مشاغل یا بعضی راه‌ها یا بازارهای عمومی، مصونیت قائل می‌شد (دورانت، ۱۳۷۹: ۳۰)؛ اصالت همکاری دوره‌های گذشته به اصالت جنگ و نزاع برای کسب سرزمین بیشتر تبدیل شد و همین امر زمینه را برای اتحاد قبایل و عشایر تحت حاکمیت فرمانروایی مقتدر و در قالب واحدهای اجتماعی بزرگ‌تر و دارای

سازمان رسمی سیاسی و نظامی فراهم کرد و دولت‌های سرزمینی را در قالب الگوی مدنی شکل داد.

البته الگوی مدنی را نمی‌توان و نباید در تداوم و استمرار الگوی جوامع بدوی در نظر گرفت. زیرا نه تنها با الگوی بدوی (شکارگری و شبنانی و کشاورزی اولیه در قالب واحد قبیله) متفاوت است، بلکه اساساً در غیریت و با فروپاشی آن معنادار می‌شود. با شکل‌گیری این الگو، تعریف و مفهوم امنیت نیز متحول شد و مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی فراتر از گفتمان سنتی یافت که در قالب گفتمان کلاسیک (به دلیل اصیل، متعارف و شناخته شدن آن به عنوان یک الگوی مورد قبول عمومی و تقارن آن با دوره‌ی یونان و روم باستان که در اغلب زمینه‌ها از آن به عنوان دوران کلاسیک یاد می‌شود) این مؤلفه‌ها و ویژگی‌ها را برمی‌شمیریم:

تعریف امنیت به فقدان تهدید: هرچند تعریف امنیت به حفظ بقا و موجودیت مقدم‌ترین و مهم‌ترین تعریف امنیت است که در گفتمان سنتی مورد توجه بوده، اما با مرور زمان و در نتیجه‌ی تحولات تاریخی، حفظ بقا و موجودیت از تعریف امنیت به هدف آن تبدیل شد و تعریف جدید از امنیت بر فقدان تهدید متمرکز شد. با وجود این، به اعتقاد برخی از اندیشمندان بر نظام فئودالی نیز همانند دولت-شهرهای یونان یا حتی امپراطوری روم نمی‌توان دولت به معنای مدرن را اطلاق کرد. زیرا نظام فئودالی خود تأثیر تضعیف‌کننده‌ای بر سازمان سیاسی داشت و باعث از هم پاشیدن آن شد. در این نظام، سلسله‌مراتب اجتماعی بیش از سازمان سیاسی برقرار بود و پادشاه یا ارباب بزرگ متکی به جامعه و جزئی از آن بود و مشمول قانون به شمار می‌رفت، نه منبع و مصدر قانون (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۷۳).

بنابراین نظام فئودالی هرچند مرحله‌ی مهمی در تشکیل دولت به معنای مدرن آن بود که عنصر سرزمین را به عنوان یکی از عناصر اساسی دولت و به عنوان پیش‌زمینه‌ی

تشکیل دولت مدرن فراهم ساخت، اما خود، دولت به معنای مدرن نبود. در واقع در این گفتمان نه مانند گفتمان سنتی با گروهی از قبایل کوچ‌نشین و فاقد سرزمین که صرفاً روابط اجتماعی خانوادگی یا قبیله‌ای بر آنها حاکم است، مواجه هستیم و نه با سازمان اجتماعی مشخص و معینی به نام دولت، بلکه با اجتماع مبتنی بر سرزمین مشخصی مواجه هستیم که فقدان تهدید نظامی و تجاوز سرزمینی معنابخش امنیت آنهاست (Stoll, 2008:56).

تقدم امنیت عینی: در گفتمان سنتی به دلیل محوریت رابطه‌ی گروهی و ضرورت حفظ بقا و موجودیت گروه از طریق حفظ همبستگی و انسجام درونی آن، امنیت ذهنی از اولویت و تقدم خاصی برخوردار بود. همچنین از آنجا که در گفتمان سنتی، انباشت و حفظ ثروت مادی، به ویژه زمین از اهمیت برخوردار نبود، عملاً موجودیت عینی و فیزیکی مشخصی که موضوع تهدید واقع شود وجود نداشت، در این گفتمان اولاً به دلیل فروپاشی روابط اجتماعی مبتنی بر همبستگی قبیله‌ای و ثانیاً به دلیل اهمیت ویژه‌ی زمین در کسب ثروت و تعیین سلسله‌مراتب نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، امنیت عینی یا به عبارت دیگر حفظ سرزمین و فقدان تجاوز نظامی برای تصرف آن از اولویت و تقدم خاصی برخوردار شد و تهدید عینی بیش از تهدید ذهنی معنادار شد (Lipschutz, 2008:68).

رابطه با استراتژی: تبعیت استراتژی از سیاست، اصلی است که تقریباً مورد پذیرش همگانی می‌باشد و همه‌ی تعاریف ارائه شده از استراتژی بر این نکته تأکید دارند که استراتژی بدون وجود سیاست بی‌معناست (گارنت، ۱۳۶۹: ۷-۶).

این رابطه میان سیاست و استراتژی در طول تاریخ نیز وجود داشته و تداوم آن در گروه تکامل مفهوم سیاست و استراتژی بوده است که با تحول گفتمانی مفهوم امنیت از حفظ بقا و موجودیت به فقدان تهدید در گفتمان فراستنی هم شاهد آن بوده‌ایم.

شکل‌گیری گفتمان فرا‌ستی

استراتژی در مفهوم فراستی آن به معنی «هنر راهبری نظامی» بود و این معنا از استراتژی با ریشه‌ی لغوی واژه‌ی مذکور کاملاً تناسب دارد؛ زیرا پیدایش واژه‌ی استراتژی مربوط به دورانی است که اهمیت تصمیم‌گیری‌های نظامی افزایش یافته بود. در واقع پیدایش واژه‌ی استراتژی - به معنی هنر راهبری نظامی - مربوط به دورانی است که گفتمان فراستی امنیت و سیاست شکل گرفته بود.

تعریف امنیت به فقدان تهدید و تعریف سیاست به هنر حکومت‌داری در گفتمان فراستی، کاملاً مقارن با تعریف استراتژی به هنر راهبری نظامی بود و به لحاظ منطقی نیز ارتباط این تعاریف به راحتی قابل فهم است. زیرا آنچه در مرکز ثقل این مفهوم از امنیت نهفته بود، چیزی جز تهدید از جانب نیروی نظامی خارجی نبود و مرجع مقابله با این تهدید نظامی نیز حکومت بود که از طریق فرماندهان نظامی برای دفع تهدید اقدام می‌کرد. این معنا از استراتژی تحت‌تأثیر آثار کلاسیکی چون «هنر جنگ» سان تزو^۱ از چنان مبنای تئوریکی برخوردار شد که هنوز هم اغلب صاحب‌نظران، معنای استراتژی را چیزی جز هنر فرماندهی یا راهبری نظامی نمی‌دانند.

ایجاد دولت - شهرها و نظام‌های امپراطوری نتیجه‌ی ناامنی حاصل از کشمکش‌های قبیله‌ای بود. بنابراین پس از این‌که نظام‌های جدید با ادغام قبایل و طوایف مختلف شکل گرفتند، به‌کارگیری نیروی نظامی در راستای تأمین امنیت مورد توجه قرار گرفت و از آن پس معنای استراتژی ارتباط وثیقی با جنگ پیدا کرد.

با گسترش کشاورزی و در نتیجه‌ی جانشینی مردان به جای زنان به عنوان عامل تولید کشاورزی، تحولاتی رخ داد که به تدریج زمینه را برای برتری مردان فراهم ساخت. مزاد قابل توجه مواد غذایی، امکان انفجار جمعیتی و یک‌جانشینی را فراهم کرد و

شهرک‌ها که سپس باعث پیدایی شهرها شدند، جای دسته‌های کوچک انسان دیرینه‌ی سنگی و روستاهای نوسنگی کهن را گرفت، شهر که به دلیل مازاد کشاورزی و وجود طبقه‌ای که از طبقه دیگر تغذیه می‌کند، نخستین جلوه‌گاه تعارض طبقاتی است و توسعه‌ی مالکیت و انباشت را در پی داشت. تقسیم کار در شهرها امکان ظهور طبقه‌ی پیشه‌ور، روحانی و نظامیان را فراهم آورد که در خدمت ثروتمندان بودند، انباشت کالا توسط عده‌ای معدود منجر به تشکیل جامعه‌ی دولتی شد که بر پایه‌ی بردگی، طبقات اجتماعی و انحطاط وضعیت زنان بنا شده بود.

تغییر در شیوه‌ی معیشت و به تبع آن تغییر در وضعیت زنان، به ویژه با شکل‌گیری ارتش‌های حرفه‌ای (که عمدتاً از مردان تشکیل می‌شدند) از سوی شاهان و امپراطورها تقویت شد و به همان میزان که گفتمان امنیتی جوامع بدوی از زن‌سالاری فاصله گرفت از صلح و امنیت به جنگ و نزاع و بی‌ثباتی نیز سوق یافت. این تقارن رشد وضعیت مردان نسبت به زنان و حضور آنان در ارتش‌های حرفه‌ای، گفتمان کلاسیک امنیت را برخلاف گفتمان سنتی براساس رابطه‌ی تنگاتنگ میان مردسالاری و جنگ و نزاع رقم زد که نتیجه‌ی آن چیزی جز ناامنی و بی‌ثباتی نبود.

محیط امنیتی آنارشیک: در جوامع بدوی میان انسان و طبیعت و انسان و هم‌نوعانش هماهنگی و همکاری وجود داشت. شکارچیان، شبان‌ها و کشاورزان در هماهنگی کامل با طبیعت زندگی می‌کردند و رفتار خشونت‌آمیز میان آنها، به ویژه در نزد شکارچیان بسیار اندک بود. در اغلب موارد سیاست جزئی از دین و حاکم سیاسی تابع روحانیت کلیسا بود. قانون واحد و یکنواختی که برای همه قابل تبعیت باشد وجود نداشت و رسم و سنت، تعیین‌کننده‌ی نظام روابط اجتماعی بود. بنابراین نظام‌های مذکور را از حیث آن که دارای سرزمین با مرزهای کاملاً مشخص، جمعیتی به عنوان شهروند، سازمان رسمی و فراگیر سیاسی و مرجع اقتدار دارای انحصار کاربرد مشروع زور نبودند، نمی‌توان

با دولت مدرن یکسان دانست. تفاوت گفتمان کلاسیک با گفتمان مدرن امنیت نیز از همین جا نشأت می‌گیرد، اما این تفاوت به همین جا ختم نمی‌شود.

جنگ و نزاع برای دستیابی به زمین که آشفتگی و تضعیف نظام فئودالیسم را به دنبال داشت، زمینه‌ی ظهور شکل تازه‌ای از اقتدار سیاسی در قالب رشد شهرها و در نهایت شکل‌گیری دولت مدرن را فراهم ساخت. شهرها از نظر ماهیت با جوامع قبلی متفاوت بودند و شکل‌گیری آنها با ورود نیروی سیاسی تازه‌ای در یک نظام حکومتی همراه بود؛ که نظم جدیدی را طلب می‌کرد، اما تا هنگامی که کلیسا به صورتی سازمان یافته وجود داشت، این نظم جدید قابل حصول نبود. چنین مشکلی در نهایت با تلاش‌های اصلاح‌طلبان دینی حل شد. به واسطه‌ی اصلاحات پروتستانی، زمینه برای فردگرایی و شهروندی از یک‌سو و ملی‌گرایی و تعلق به مرزهای مشخص جغرافیایی از سوی دیگر فراهم شد. بر همین اساس، دولت‌های یکپارچه‌ی ملی از سده‌ی شانزدهم در کشورهای اروپایی پدید آمدند و در سده‌ی هفدهم گسترش یافتند. با انعقاد قرارداد صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸ میلادی و انقلاب ۱۶۸۸ انگلیس زمینه برای گسترش روزافزون حاکمیت‌های ملی در درون الگوی دولت مطلقه‌ی مدرن فراهم شد. البته تفاوت‌های بسیاری میان دولت‌های تازه تأسیس وجود داشت، اما ویژگی اساسی همه‌ی آنها این بود که به وسیله‌ی پادشاهی مطلقه اداره می‌شدند که کار خود را در آغاز به عنوان قوی‌ترین جنگ‌سالاران فئودال شروع کرده و درصدد گسترش روزافزون قدرت و سلطه‌ی خود بودند. تأسیس ارتش و نظام ملی، اخذ مالیات، عوامل بسیار مؤثری در گسترش روزافزون قدرت و سلطه‌ی پادشاهان بودند و مردم که از آشفتگی نظام فئودالی از یک‌سو و سلطه‌ی ارباب کلیسا از سوی دیگر خسته شده بودند، اقبال خوشی به آنها نشان ندادند (ثقفی عامری، ۱۳۷۰: ۱۱۸-۱۱۷).

قدرت‌طلبی منشأ اصلی تهدید: شکل‌گیری دولت مدرن مفهوم منافع ملی را معنادار ساخت (روشندل، ۱۳۷۴: ۵) و کسب و حفظ آن را به هدفی مقدر تبدیل کرد. دستیابی به منافع ملی و به تبع آن امنیت ملی در این گفتمان، به دلیل غلبه‌ی نگرش ایجابی و ماهیت تأسیس امنیت، در صورتی امکان‌پذیر می‌شود که قدرت و توانایی کسب و حفظ آن وجود داشته باشد (کاظمی، ۱۳۷۲: ۱۱۶-۱۱۵)؛ اما کسب توانایی و قدرت برای کسب و حفظ منافع ملی به صورتی معماگونه خود منشأ اصلی تهدید نیز تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، تلاش برای کسب و حفظ قدرت و توانایی ملی از یک‌سو بالاترین هدف و مرکز ثقل تعریف امنیت در این گفتمان است و از سوی دیگر تمایل به این امر منشأ اصلی و اساسی تهدید تلقی می‌شود.

اصالت رقابت، نزاع و تبعیت: برخلاف گفتمان سنتی و در تداوم گفتمان کلاسیک عرصه‌ی امنیت در گفتمان مدرن عرصه‌ای از رقابت، نزاع و تبعیت میان بازیگران ملی است. در واقع با شکل‌گیری دولت‌های مستقل در چارچوب مرزهای مشخص ملی و شکل‌گیری مفهوم منافع ملی از قرن شانزدهم، زمینه برای رقابت، منازعه و تبعیت براساس رابطه‌ی تعارض، تقابل، و تسلط افزایش یافت. مترادف شدن امنیت با قدرت در این گفتمان و انگیزه‌ی قدرت‌طلبی در راستای تأمین منافع ملی که به ویژه با تحولات اقتصادی و تکنولوژیک ناشی از انقلاب صنعتی اروپا تشدید شده بود، در کنار فقدان نهاد یا مرجعی فوق ملی جهت مدیریت و حل اختلافات، علاوه بر منازعه، منطبق رقابت و سلطه را نیز گسترش داد و بدین ترتیب معادلات امنیتی را به صورت چند منطقی و براساس قاعده‌ی جمع صفر و مضاعت شکل داد.

وابستگی مفهوم امنیت: وابستگی مفهوم امنیت که در گفتمان کلاسیک معنادار شده بود، در این گفتمان بیش از پیش نمود می‌یابد. در گفتمان کلاسیک، امنیت به تبع مفاهیمی چون جنگ و صلح معنادار بود، اما در گفتمان مدرن علاوه بر آن، امنیت با مفاهیمی چون

قدرت، منفعت، توسعه و... همنشین یا حتی جایگزین می‌شود. شکل‌گیری دولت‌های ملی و تمایل آنها برای کسب، حفظ و گسترش منافع ملی که کشورها را به کشمکش بر سر قدرت واداشت، به حدی رسید که امنیت از مشتقات قدرت و به ویژه قدرت نظامی شد. این تلقی از امنیت به تدریج و با اهمیت و ضرورت یافتن رشد و توسعه در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، با مفهوم توسعه نیز همنشین شد و بدین ترتیب وابستگی مفهوم امنیت که از گفتمان کلاسیک آغاز شده بود، به دلیل غلبه نگرش ایجابی از یک‌سو و گسترش مفهومی آن به دلیل مورد مطالعه‌ی علمی قرار گرفتن از سوی دیگر بیش از پیش معنادار شد.

رابطه با سیاست: ادامه کشمکش‌ها و منازعات بر سر قلمرو ارضی در گفتمان فراستانی، باعث ظهور شکل جدیدی از رهبری در قامت دولت مطلقه‌ی مدرن شد که مرزهای ملی را به عنوان چارچوب فعالیت خود و دستیابی به منافع ملی را به عنوان برترین هدفش قرار داد (Ball, 1988:64)؛ همچنان که کسب قدرت و توانایی ملی برای برتری در صحنه‌ی بین‌المللی نیز وجهه‌ی همت آن شد. چنین نگرشی از یک‌سو ناشی از ناکارآمدی گفتمان فراستی و از سوی دیگر اقتضای ماهیت دولت مدرن بود؛ زیرا دولت مدرن براساس مفهوم حاکمیت ملی معنادار شد و حاکمیت ملی بر حق انحصاری دولت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع در صحنه‌ی داخلی و بین‌المللی دلالت می‌کرد (کاظمی، ۱۳۷۲:۱۲۷).

حاکمیت ملی از یک‌سو ناظر بر کسب قدرت و توانایی در چارچوب مرزهای ملی و از سوی دیگر بیانگر توانایی رقابت یا حتی منازعه و سلطه در صحنه‌ی بین‌المللی است تا از این طریق منافع و امنیت افرادی که قدرت خود را به آن تفویض کرده‌اند، تأمین شود. چنین نگرشی که سیاست را در همنشینی با قدرت تعریف می‌کند، از ابتدا که قدرتی مشخص و مشهود وجود نداشته باشد تا ایشان را در حال ترس و بیم نگهدارد.

در نتیجه‌ی چنین وضعیتی بود که دولت مطلقه‌ی مدرن به عنوان حاکمیتی برتر شکل گرفت و تأمین امنیت افراد خود را مورد توجه قرار داد. البته تأمین چنین خواسته‌ای جز با توانمندی و قدرت‌یابی امکان‌پذیر نبود و به دلیل این‌که امکانات چنین دولتی از محدودیت‌های آن کمتر بود، برنامه‌ریزی برای به کارگیری عناصر قدرت ملی به منظور دستیابی به هدف مذکور (تأمین امنیت) مورد تأکید قرار گرفت و بدین ترتیب بود که مفهوم استراتژی از هنر راهبری نظامی به «علم و هنر به کارگیری امکانات ملی برای دستیابی به امنیت» (کالینز، ۱۳۷۳: ۲۱) تغییر یافت.

مفهوم کلاسیک استراتژی نیز همانند مفاهیم کلاسیک سیاست و امنیت با قدرت نظامی پیوند عملی و تاریخی داشت و تصور غالب از این مفاهیم، با مفهوم جنگ و نیروی نظامی همنشین یا به عبارت صحیح‌تر جایگزین شده بود. به همین دلیل است که استراتژیست‌های بزرگی نظیر کلازویتس، بوفر و هارت، تأکید خاصی بر عنصر سخت‌افزار نظامی در تعریف خود از این مفهوم داشته، دستیابی به اهداف سیاسی را جز از طریق به کارگیری ابزارهای نظامی ممکن نمی‌دانند (علینقی، ۳۲۱: ۱۳۸۰-۳۲۰).

این مفهوم از استراتژی هرچند با مفهوم کلاسیک آن متفاوت است، اما با مفهوم مدرن استراتژی نیز فاصله زیادی دارد. اگرچه مفهوم مدرن استراتژی اگرچه بر به‌کارگیری امکانات ملی برای دستیابی به اهداف ملی تأکید می‌کند، اما دستیابی به این هدف را نه حاصل به‌کارگیری صرف ابزارهای نظامی، بلکه نتیجه‌ی به خدمت گرفتن تمامی امکانات بالقوه و بالفعل می‌داند و بدین ترتیب مقارن با مفهوم امنیت ملی و سیاست ملی، از «استراتژی ملی» سخن به میان می‌آید. (Paret, 2009: 138)؛ تا کسب قدرت و توانایی هم برترین هدف و هم در عین حال وسیله‌ای برای دستیابی به امنیت قلمداد شود.

گفتمان مدرن؛ امنیت به عنوان هدف و وسیله

شکل‌گیری دولت ملی و تلاش برای حفظ بقا و موجودیت آن از طریق کسب قدرت و توانایی ملی، امنیت را از حالت ابزاری و وسیله‌ای آن در گفتمان کلاسیک فراتر برده و زمینه‌ی طرح آن هم به عنوان هدف و هم به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به هدف فراهم ساخت. در قرن بیستم که استقلال و حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی برای اکثر کشورها پذیرفته شد، نظامی قانونی در سطح ملی پدیدار گردید که از یک سو به محیط آنارشیک در عرصه‌ی داخلی پایان داد و حاکمیت ملی را جایگزین حاکمیت‌های متعدد فروملی کرد و از سوی دیگر زمینه را برای گسترش هرج و مرج و آشفتگی در صحنه‌ی بین‌المللی فراهم کرد. تلاش برای کسب قدرت، منفعت و امنیت ملی در صحنه‌ی بین‌المللی، جنگ‌ها و آشوب‌های بسیاری را شکل داد و بدین ترتیب هرج و مرج و آشفتگی را از سطح فروملی به سطح فراملی منتقل کرد. این آشفتگی و آشوب در سیاست جهان که به ویژه پس از فروپاشی جنگ سرد و نظام دو قطبی آشکارتر شده، ممکن است همانند آنارشی گفتمان کلاسیک، به شکل‌گیری حاکمیتی که این بار ادغام‌کننده‌ی حاکمیت‌های ملی باشد منتهی شود.

در هر حال با فروپاشی جنگ سرد، دگرگونی‌های بزرگی در نظام جهانی رخ داده است؛ دگرگونی‌هایی با ابعادی بس بزرگ که حکایت از پیدایش ساختارها، روندها و الگوهای جهانی تازه‌ای دارد. وقوع تقریباً هر روزه‌ی تحولات غیرمترقبه و بلا تکلیفی‌های بسیاری که در همه‌ی مناطق جهان وجود دارد، چنان فراگیر و شایع است که ماندگاری شیوه‌های جا افتاده و ریشه‌دار، هدایت امور بین‌المللی و حفظ امنیت جهان را در معرض تردید قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که رویدادهای غیرعادی به عنوان گرایش محوری سیاست جهان جای الگوهای تکرار شونده را گرفته‌اند.

این وضعیت آنارشیک که پس از فروپاشی نظام دو قطبی توجه اغلب صاحب‌نظران روابط بین‌الملل را به خود جلب کرده، در قالب آنارشی / نظم‌های منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی در حال تحول و تکوین است و هرچند پیش‌بینی برای آینده‌ی این وضعیت بسیار دشوار است، اما سمت و سوی آن خواه در تداوم و استمرار آنارشی و خواه در شکل‌گیری نظمی جدید، فراتر از سطح ملی است و مقصد نهایی آن امنیت جهانی مبتنی بر نظمی جهانی خواهد بود.

گفتمان فرامدرن

انسان- جهان محوری امنیت: گفتمان فرامدرن امنیت به تبع نفی حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی و اهمیت و اولویت بخشیدن به جامعه، دولت و امنیت جهانی، مرکز ثقل امنیت را نیز از دولت به انسان و از ملی به جهانی تغییر می‌دهد. برخی اندیشمندان با نقد دیدگاه دولت محور درصدد جایگزین کردن دیدگاه فردمحور هستند، اما همانگونه که دیدگاه دولت‌محور مورد انتقادات بسیاری واقع شده، دیدگاه فردمحور نیز قابل نقد است (لیتل، ۱۳۸۰: ۱۴۹-۱۴۶)؛ همچنان که دیدگاه دولت‌محور نتیجه‌ای جز جنگ و نزاع نداشت، دیدگاه فردمحور نیز حاصلی جز هرج و مرج و بی‌نظمی ندارد. بنابراین گفتمان فرامدرن امنیت که براساس اصالت همکاری و همگرایی شکل می‌گیرد، به همان میزان که بر دولت به عنوان محور امنیت تأکیدی ندارد، بر فرد نیز نمی‌تواند تأکید نماید. در این گفتمان، انسان به معنای عام مورد توجه است و امنیت او نه به عنوان شهروند یک دولت و نه به عنوان یک فرد، بلکه به عنوان عضوی از جامعه‌ی بشری جهانی مورد توجه است.

امنیتی ذهنی و گفتمانی: گفتمان فرامدرن امنیت مبتنی بر شکل‌گیری دولت جهانی و شکل‌گیری دولت جهانی منوط به گسترش ارتباطات جهانی در قالب جامعه‌ی شبکه‌ای است. این ایده که تحقق همکاری در سطح جهانی نیازمند شکل‌گیری حاکمیت جهانی

است، مبنایی ایده‌آلیستی دارد و طبعاً وقوع آن در کوتاه‌مدت میسر نیست. در عین حال شکل‌گیری حاکمیت‌های فراملی براساس دیدگاه اینترناسیونالیستی که با فرض حفظ دولت‌های ملی انجام می‌شود، واقعیتی غیرقابل انکار است که تا حد زیادی تحقق یافته و مصادیق بسیاری از آنرا می‌توان به وضوح در قالب نظام‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مشاهده کرد (لیک، ۱۳۸۱: ۵۶).

شکل‌گیری رابطه‌ی رهبری در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به معنای شکل‌گیری مفهومی جدید از سیاست است که با مفهوم جدید امنیت به معنای همکاری و همگرایی ارتباط دارد و طبعاً اجرای چنین سیاستی مستلزم شکل نوینی از استراتژی با گستره‌ی فراملی نیز هست.

محیط امنیتی باثبات: شکل‌گیری دولت‌های ملی با جنگ و خشونت بسیاری همراه بوده و فروپاشی یا کاهش اقتدار آنها نیز با هرج و مرج و منازعه‌ی بسیاری همراه خواهد بود. در این دوران گذار، هرج و مرج و جنگ و خشونت بیش از گذشته وجود خواهد داشت و همانگونه که بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند، محیط بین‌المللی محیطی آنارشیک و آمیخته با کشمکش‌های پراکنده و بدون نظم خواهد بود (ماندل، ۱۳۷۹: ۲۹-۲۸)؛ اما حاکمیت‌های ملی و آناشری بین‌المللی به طور متقابل سازنده هستند و این وضعیت آناشری بین‌المللی هنگامی که جای خود را به حکومت جهانی بدهد خاتمه خواهد یافت (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۷۲)؛ بنابراین با پایان این مرحله‌ی گذار و با دستیابی به وضعیتی جدید که شکل‌گیری فدراسیون جهانی یا تشکیل دولت جهانی است، محیط امنیتی به ثبات و آرامش می‌رسد و جنگ و خشونت و آناشری بین‌المللی جای خود را به صلح و مسالمت و نظم بین‌المللی یا جهانی می‌دهد. البته برای تحقق این وضعیت زمان مشخصی نمی‌توان تعیین کرد و هدف این نوشتار نیز تعیین زمان خاصی برای تحول از هر جامعه و گفتمان به جامعه و گفتمان دیگر نبوده است. اما سمت و سوی جامعه‌ی ملی و گفتمان مدرن به

جامعه‌ی جهانی و گفتمان فرامدرن در سطوح منطقه‌ای بین‌المللی و جهانی که دارای صلح و امنیت و ثبات بیشتری خواهند بود، می‌توان یافت.

با بررسی این گفتمان‌ها به این نتیجه می‌رسیم که هر گفتمان با شکل‌گیری رویکردهای توان محور همراه بوده است. در گفتمان سنتی این رویکرد توان محور به تبع فضای گفتمانی حاکم متوجه بقا و موجودیت، در گفتمان فراستنی متوجه توانایی نظامی، در گفتمان مدرن متوجه توانمندی اقتصادی و در گفتمان فرامدرن متوجه توانایی برای ایفای نقش در نظم جهانی است. پایان بخش هر گفتمان که در واقع آغاز گفتمان نوین هم محسوب می‌شود، رویکرد نظام محور است که ترکیبی از سه رویکرد پیشین و در واقع مدیریت اهداف، تهدیدها و توانایی‌ها در قالب نوع خاص نظام سیاسی است که در گفتمان سنتی به شکل «نظام قبیله‌ای»، در گفتمان فراستنی به شکل «حاکمیت نظامی»، در گفتمان مدرن به شکل «حاکمیت ملی» و در گفتمان فرامدرن در قالب الگوی «حاکمیت جهانی» است.

هرچند از نظر کمی و کیفی مطالعات امنیتی هنوز هم نسبت به برخی حوزه‌های مطالعاتی دیگر به حدی وسعت نیافته است که تقسیم‌بندی‌های تاریخی و روشی آن به وضوح قابل بحث و بررسی باشند و حتی اگر به تعبیر بوزان به جستجو برای یافتن مطلبی در خصوص مفهوم امنیت پردازیم، تا قبل از سال ۱۹۸۰ چندان مطلبی به دست نمی‌آوریم (بوزان، ۱۳۷۸:۱۶)؛ اما امنیت (تمایز از امنیت ملی) همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری اندیشمندان حوزه‌های مختلف بوده است. نخستین نگرش‌ها نسبت به امنیت نگرش فلسفی بوده است و فلاسفه‌ی قرون باستان همچنان که سیاست، عدالت، فضیلت و... را مورد توجه قرار می‌دادند، تصویرهای فلسفی مختلفی از امنیت را نیز ترسیم می‌کردند.

نخستین مباحث فلسفی- سیاسی در این عرصه را شاید بتوان در گفتمان‌های فلاسفه‌ای همچون افلاطون و ارسطو یافت. هر دوی این اندیشمندان بر ایجاد و حفظ

امنیت به مثابه یکی از اهداف و وظایف حکومت اصرار ورزیده و ارسطو به تقریب و افلاطون به تأکید، «عدالت» را به عنوان بنیادی‌ترین وسیله و ابزار حکومت برای نیل به امنیت تصویر کرده‌اند (تاجیک، ۱۳۷۷: ۱۱۷).

تلقی امنیت به عنوان یکی از اهداف و وظایف حکومت‌ها که در نزد فلاسفه‌ی قرون باستان از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار بود، در نگرش فلسفی قرون و اعصار بعد نیز ارزش و اعتبار خاص خود را حفظ کرد و حتی در نزد اندیشمندانی چون ماکیاوولی، هابز، لاک، روسو و... از چنان جایگاهی برخوردار گردید که بر تمامی ابعاد و زوایای زندگی فردی و اجتماعی سایه گسترد و در نزد افرادی چون هابز به هدف، غایب یا خواست نهایی آدمیان از تشکیل دولت تبدیل شد.

هرچند در نگرش سنتی نیز تأثیرپذیری امنیت از اندیشه‌ی استراتژی را شاهد بودیم، چون «هنر جنگ» سون تزو^۱، «تاریخ جنگ پلوپونزی» توسیدید و حتی نوشته‌های ماکیاوولی و... تأثیرات خود را بر نگرش به امنیت گذاشته بودند، اما با پیدایش دولت‌های ملی و گسترش ایده‌ی ناسیونالیسم بود که مفهوم استراتژی از «هنر راهبری و فرماندهی نظامی» که مختص زمان جنگ بود، به «هنر آرایش کلی یک ملت برای جنگ» مبدل شد و به محور روزافزونی خود را به حوزه‌ی امور مربوط به زمان صلح کشاند.

اگر در نگرش سنتی، مفهوم امنیت عمدتاً در ارتباط با مفاهیم سیاست و حکومت درک می‌شد و به همین دلیل مطالعات امنیتی تحت‌تأثیر نگرش‌های فلسفه‌ی سیاسی بود، در نگرش فراستنی، مفهوم جنگ و استراتژی جایگزین مفهوم سیاست و حکومت شد و بدین ترتیب مطالعات امنیتی ارتباط دقیقی با اندیشه‌ی استراتژی یافت.

البته به دلیل تلقی خاصی که از مفهوم استراتژی در این دوران وجود داشت، رابطه‌ی مطالعات امنیتی با مطالعات سیاسی به واسطه‌ی اندیشه‌ی استراتژیست‌هایی چون کلازویتس نیز برقرار گردید.

هرچند تحولات روابط بین‌الملل و به تبع آن مطالعات امنیتی که به عنوان یکی از رشته‌های فرعی آن محسوب می‌شده، از پس از جنگ جهانی اول تا پایان جنگ سرد به حدی گسترده بوده است که به دشواری می‌توان همه‌ی آنها را در یک قالب گنجانند و تحت عنوان نگرشی خاص بررسی کرد، اما با توجه به تفاوت‌هایی که مطالعات امنیتی در این دوره با دوره‌های قبل و پس از آن دارند، اطلاق عنوان نگرش مدرن بر آنها در سراسر این دوران دور از واقعیت نیست (عسگری، ۱۳۸۲:۳۱-۲۶).

خصلت اساسی مطالعات امنیتی در این دوران، وابستگی آن به مطالعات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل است؛ در واقع از آنجا که بررسی‌های مربوط به جنگ و صلح پس از پایان جنگ جهانی در قالب این‌گونه مطالعات مورد بررسی قرار گرفت و تلاش برای دستیابی به صلح و امنیت بین‌المللی به مهم‌ترین محور سیاست خارجی و روابط بین‌الملل تبدیل شد، ارتباط مؤثری میان مطالعات امنیتی با این‌گونه مطالعات نیز برقرار گردید. تحت‌تأثیر چنین ارتباطی بود که مطالعات امنیتی از یک‌سو با سیاست قدرت مبتنی بر نگرش واقع‌گرایانه و از سوی دیگر با سیاست همگرایی و همکاری مبتنی بر نگرش‌های اینترناسیونالیستی و ایده آلیستی آمیخته شد و بدین‌ترتیب مرزهای مطالعات امنیتی از یک‌سو با مطالعات سیاسی و استراتژیک و از سوی دیگر با مطالعات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل متداخل گردید (Norwitz, 2010:60).

نگرش مدرن در مطالعات امنیتی در واقع همزمان با نگرش مدرن در مطالعات سیاسی، استراتژیک و سیاست و روابط بین‌الملل یا به عبارت صحیح‌تر در نتیجه‌ی آنها شکل گرفت. در فاصله‌ی سال‌های پس از جنگ جهانی اول تا پایان جنگ سرد، تحولاتی

در حوزه‌های مطالعات سیاسی، استراتژیک و سیاست خارجی و روابط بین‌الملل ایجاد شد که همگی بر غلبه‌ی نگرش مدرن در این حوزه‌ها دلالت داشتند.

البته پاسخ به این پرسش که چگونه باید امنیت را مطالعه کرد؟ در عین حال که نیازمند نگاه پوزیتیویستی است، مستلزم فراتر رفتن از آن هم می‌باشد. به همین دلیل بود که تنها با شکل‌گیری نگرش‌های جدیدی با عنوان نوپوزیتیویست‌ها و تاریخ‌گرایان موج جدیدی از مطالعات امنیتی که چگونگی مطالعه‌ی امنیت را در دستور کار قرار می‌دهد، شکل گرفت (بزرگی، ۱۱۴: ۱۳۷۷-۱۱۳).

نوپوزیتیویست‌هایی چون اعضای مکتب کپنهاگ، با تلاش برای بازاندیشی در مفهوم امنیت، بدون تلاش برای استقلال مطالعات امنیتی، درصدد پاسخگویی به پرسش چهارم برآمدند، اما تاریخ‌گرایان که عمدتاً تحت‌تأثیر مکتب ولز و افکار و اندیشه‌های افرادی چون کن بوث و ریچارد وین جونز هستند، بازاندیشی مفهوم امنیت را فراتر از مرزهای مطالعاتی موجود، مورد توجه قرار داده و ایده‌ی استقلال حوزه‌ی مطالعات امنیتی از حوزه‌های مطالعاتی دیگر را در دستور کار قرار داده‌اند.

بدین ترتیب آنچه نگرش فرامدرن مطالعات امنیتی را از نگرش‌های پیشین جدا می‌سازد، تأکید آنها بر استقلال مفهومی یا حوزه‌ی مطالعاتی امنیت است که در نگرش‌های پیشین مورد توجه چندانی نبود. طرفداران این نگرش که در قالب دو مکتب کپنهاگ و ولز تلاش‌های بسیاری برای بازاندیشی در مفهوم امنیت و حوزه‌ی مطالعات امنیتی کرده‌اند، از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد تقریباً تمامی مطالعات امنیتی را تحت‌تأثیر قرار داده و توسعه‌ی کمی و کیفی مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی را باعث شده‌اند. در واقع تمایزی که بوزان میان مطالعات امنیتی و مطالعات استراتژیک براساس ابعاد امنیت مطرح کرده، حتی اگر رابطه این دو حوزه را با یکدیگر مشخص سازد، رابطه‌ی سلسله‌مراتبی میان امنیت، سیاست و استراتژی را به درستی ترسیم نمی‌کند و این مشکل از آنجا ناشی می‌شود که اولاً، وی

استقلال مفهومی امنیت بدون استقلال حوزه مطالعاتی آنرا مورد توجه قرار داده است؛ ثانیاً، تلاش او برای زدودن از ابهامات مفهومی امنیت، صرفاً متوجهی توسعه‌ی عرضی یا افقی (توسعه‌ی ابعاد امنیت از نظامی به سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی) است و توسعه‌ی طولی یا عمودی این مفهوم (از حفظ بقا تا همکاری) را شامل نمی‌شود و ثالثاً، حتی توسعه‌ی افقی مفهوم امنیت را در عین بی‌توجهی به امکان چنین توسعه‌ای درباره‌ی مفهوم استراتژی مورد توجه قرار داده است. به عبارت دیگر نگاه او به امنیت استراتژی هرچند نسبت به نگرش‌های سنتی وسیع‌تر است، اما نسبت به ابعاد مفهومی نظری این مفاهیم مضیق و تقلیل‌گرایانه است. چنین انتقادهایی از این جهت متوجه بوزان و همکاران و همفکران اوست که بدون شناخت فلسفی مستقل امنیت و بدون تلاش برای استقلال مطالعات امنیتی از مطالعات دیگر با رویکردهای ایجابی و تأسیسی، درصدد توسعه‌ی امنیت و مطالعات امنیتی برآمده‌اند. به همین دلیل برای زدودن بیشتر ابهامات و شفاف‌تر کردن حوزه‌ی مطالعات امنیتی از حوزه‌های دیگر لازم است بیش و پیش از هر چیز برای جبران ضعف بنیان‌های فلسفی و سپس علمی امنیت اقدام کرد.

نتیجه‌گیری

با بررسی تاریخی رویکردهایی که نسبت به امنیت وجود داشته می‌توان ادعان کرد که در هر دوره، امنیت و امنیت پژوهی متأثر از گفتمانی خاص بوده است. به نظر می‌رسد گفتمان‌ها در هر دوره درونمایه‌ای خاص را در خود جای می‌دادند که این درونمایه بر امنیت پژوهی در آن مقاطع تأثیرگذار بوده است. به عبارت دیگر با تغییر گفتمان‌های امنیتی فضای فکری در هر دوره نیز دچار تغییر می‌شده و این تغییر بر نگرش و فضای فکری در آن مقطع تأثیرگذار بوده است.

در گفتمان سنتی به تبع درونمایه خاص آن گفتمان توجه به اصل بقا و موجودیت مورد توجه قرار گرفت. در گفتمان فراستنی که با رشد ابزارهای نبرد همراه بود توانایی‌های

نظامی امنیت پژوهی را مورد تأثیر قرار داد. در گفتمان مدرن به تبع رشد اقتصادی و فناوری توانمندی‌های اقتصادی و فنی مطالعات امنیتی را تحت‌الشعاع قرار داد و در نهایت در گفتمان فرا مدرن با شدت گرفتن جهانی شدن و تبلور نظریات نهادگرایانه، ایفای نقش در نظم جهانی سرلوحه‌ی مطالعات امنیتی قرار گرفت.

منابع

۱. اسنایدر، سی. ساختارهای امنیت منطقه‌ای، ترجمه‌ی رضا بخشیان، فصلنامه فرهنگ اندیشه، سال اول، شماره ۳ و ۴، ۱۳۸۰.
۲. اسنایدر، کریگ. ای. امنیت و استراتژی معاصر، ترجمه‌ی سید حسین محمدی نجم، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد، ۱۳۸۴.
۳. بزرگی، وحید. دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
۴. تاجیک، محمدرضا. «قدرت و امنیت در عصر پسامدرنیست»، فصلنامه گفتمان، بهار ۷۷، ۱۳۷۷.
۵. تقفی عامری، ناصر. استراتژی در فرایند تحول، در: مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم، به اهتمام سید علی قادری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
۶. دوران، ویل. تاریخ تمدن، جلد اول، احمد آرام، چ سوم، تهران، ۱۳۷۹.
۷. عسگری، محمود. «امنیت و امنیت پژوهشی»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، سال دهم، شماره ۳۶ و ۳۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.
۸. علینقی حسین. «نگاهی به مسائل امنیتی ایران»، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
۹. کاظمی، علی اصغر. روابط بین‌الملل در تئوری و در عمل، تهران، قومس، ۱۳۷۲.
۱۰. کالینز، جان ام. استراتژی بزرگ، اصول و رویه‌ها، ترجمه‌ی کورش بایندر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.

۱۱. گارنت، جان. مطالعات استراتژیک و فرضیات آن، در: جان بلیس و دیگران، *استراتژی معاصر؛ نظریات و خط‌مشی‌ها*، ترجمه‌ی هوشمند میرفخرایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹.
۱۲. گیدنز، آنتونی. *جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، چ هشتم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
۱۳. لسنکی، گرهارد و چین لسنکی، *سیر جوامع بشری*، ج دوم، تهران، ۱۳۷۴.
۱۴. لیتتون، رالف. *سیر تمدن*، ترجمه‌ی پرویز مرزبان، چ سوم، تهران، ۱۳۷۸.
۱۵. لیک، دیوید. ای و مورگان، پاتریک. ام، *نظم‌های منطقه‌ای*، ترجمه‌ی سید جلال دهقانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
۱۶. نصری، قدیر. *نفث و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
17. Ball, Nicole, **Security and Economic in the Third World**, Princeton: Princeton University Press, 1988
18. Lipschutz Ronnie D, «Security Studies Today», **Annals of the American Academy of Political and Social Science**, Mar 2008, Vol.44
19. Norwitz Jeffrey H, «Security Puzzle: A Guide for Decision Makers», **Naval War College Review**, winter 2010. Vol.59
20. Paret, John, **Makers of Modern Strategy**, Princeton University Press, 2009
21. Thronton Tomas p, «Evolution of the Security Context», **Free Press**, 2008, No 56
22. Simson, Louis, «**Varieties of Nationalism: A Comparative Study**», Hinsdale, Dryden Press, 2009
23. Stoll J Richard, «Principles of Global Security», the **Journal of Politics**, 2008, May. Vol.64
24. Zartman William I, **Cooprative Security: Threat and Invasion**, Syracuse NY: Syracuse University Press, 2010